

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جميع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود در تنبيهات استصحاب راجع به استصحاب زمان بود، خلاصه اش این است که استصحاب زمان به نظر ما امر عقلایی است و جاری می شود، البته ممکن است نکته اش استصحاب باشد، ممکن است نکته اش قاعده مقتضی و مانع باشد، هر دو اصل عملی هستند و عرض کردیم این دو تا اصل به عنوان کلی تعبدا ثابت نشدند اما در مواردی عقلا طبق او عمل می کنند جای بحث ندارد، در مواردی هم از استصحاب عرض کردیم اصل عملی کلا نیست، آن علم در آن جا مقوم است منتهی اصلا ربطی به بحث اصل عملی ندارد مثل رویت در ماه رمضان مابین رویتین ماه است، کاری به استصحاب بقای شعبان یا بقای ماه رمضان ندارد. این خلاصه بحث به ذهن ما و البته در مواردی از روایات هم تعبداً به خلاف آمده، مثل این که اگر شک کرد در غروب یعنی شک نکرد، گفت هوا تاریک شد و مردم افطار کردند، حضرت می فرماید اشکال ندارد وضویش درست است، استصحاب بقای نهار نفرمودند، این جور روایت را هم از آن جایی که اصحاب فتوا دادند عمل می شود و آن جاهایی هم که اشکال دارد که محل اشکال خودش، بحث فقهی خودش است، ربطی به بحث ما ندارد و اما این که آیا از این مطلب در بیاید که در هر جا که عنوان دلیل روی لیل رفته باشد حالا غیر از ماه رمضان، ما خودمان نذر کرده باشیم، اگر به توهم لیل این کار شد آیا استصحاب جاری بکنیم یا به همین روایات عمل بشود، انصافاً عمل به روایات مشکل است، خیلی مشکل است، روایات در مورد صوم است عمل به آن خیلی مشکل است، طبق قواعد عمل باید کرد، طبق قواعد کلی چون خب انسان علم پیدا می کند بعد علمش خطا می آید، آن مواردش و خصوصیاتش فرق می کند، طبق آن قاعده، خب قاعده اولی این است که علم خودبخود اثر گذار نیست، طریقت دارد، اگر بخواهد دلیلی بیاید برای این که آن علم تاثیرگذار است موارد خاصی است مثل علم حاصل از قول وکیل یا خبره، نکات خاص خودش را دارد و إلا مقتضای قاعده علم طریقت صرف دارد و تاثیر ندارد.

پس بنابراین اگر در مواردی استصحاب جاری می شود یا قاعده مقتضی و مانع، این دو تا به عنوان تعبد ثابت نشدند اما مشکل ندارد که استصحاب جاری بشود، در این موارد هم. و عرض کردیم که به نظر ما در فهم عرفی در استصحاب زمان چه به نحو کان تامه باشد ناقصه باشد هر دو جاری می شود، یکی است، کان تامه

حالا فرض کنید گفت که اگر شب باشد مثلاً پنج دقیقه به شب وارد شدیم فلان کار را بکنم، مثلاً دو رکعت نماز استحبایی، بعد هوا تاریک شد خیال کرد شب است، پنج دقیقه هم صبر کرد و نماز را خواند بعد فهمید اشتباه شده، خب اگر افطار کرده باشد روایت دارد اشکال ندارد. اما با اعتماد به نه استصحابش این دو جاری می شود چون عقلانی نیست به خاطر وجود سیاهی شب و نه به خاطر این که در شب واقع شده، برای این که روز است، خب دو مرتبه باید نماز بخواند.

پرسش: مبهم ۳:۵۰

آیت الله مددی: خب حالا انجام داد، فرض این است.

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: بحث استصحاب نیست، بحث این که خطای یقین است، یقین اشتباه کرده، آن ربطی به استصحاب ندارد. آخه حتی اگر استصحاب کرد بقای لیل را استصحاب کرد، بعد معلوم شد نهار بوده، فرق نمی کند، استصحاب و غیر استصحاب ندارد.

پرسش: هیچ جا اصلاً استصحاب نیاز نباشد، مثل همین بحث صم للروية را فرمودید مثلاً یک مثالی بزنید که استصحاب بار بکند این بیان توش نیاید

آیت الله مددی: چرا خب این که می شود، فرض کنید نهار است شک می کند شب شده یا نه، یک کاری را در نهار انجام می دهد، چه اشکال دارد؟ حالا بعد تبیین خطا بحث دیگری است

پرسش: یعنی این کار را انجام نداده

آیت الله مددی: خب آن بحث دیگری است چون مواردش فرق می کند. تبیین خطا مواردش فرق می کند.

بحث دوم را ایشان در استصحاب زمانیات به کار بردند، زمانیاتی که به قول ایشان تدریجی هستند، اصطلاحاً زمانیات یا امور تدریجی اموری هستند که فرد دوم پیدا نمی شود مگر با انعدام فرد اول، به اصطلاح خودشان. مثلاً ایشان می گوید، آن وقت ایشان این زمانیات را اقسام ثلاثه می کند، قسم اولش را مرحوم نائینی یکنون لاجل الشک فی بقاء مبدأ الذی اقتضی وجود الزمانی بعد احراز مقدار استعداد بقائه، مثلاً می دانیم که این آقا آمده یک صحبت بکند نیم ساعت گذشته آیا کلامش را قطع کرده یا نه؟ اما صحبت بنا به مقتضی یک ساعت بوده، خبر بعد ایشان می فرماید استصحاب جاری می شود، این هم سرش این است که در نظر عرف مجموعه زمان را یکی حساب می کنند، ایشان راست می گویند، این طور نیست که عرف بیاید بگوید هر لحظه ای یک نوع تکلم است، آن تکلم های قبلی گذشت بعدی هم مشکوک از مثلاً عدمش است، نه چون این امر عرفی است که امر واحدی حساب می کنند، به نظر من مطلبی که فرمودند عرفی است، بعد شک دوم چون خیلی دیگه حالا مطلب خاصی ندارد، این که اگر شک بکند در بقای زمانی به خاطر استعدادش، اقتضای استعدادش مثلاً این خانم خون حیض دیده، نمی دانیم که آیا ذاتاً طبیعت این زن اقتضا دارد شش روز ببیند یا پنج روز؟ پنج روز دیده بعد حالت شک پیدا کرده، خبر می آیند استصحاب می کنند تا شش روز، استصحاب می کند بقای حیض را، با این که در این جا اشکال در خود استعدادش است یا فرض کنید رودخانه هایی است که به اصطلاح ما الان می گوئیم نهر های فصلی، این رود جاری می شود اما این طور نیست که دائماً باشد، حالا جاری شده نمی دانیم این استعدادش امسال برف و بارانی که آمده قابلیتش این بوده که مثلاً سه ماه باشد یا چهار ماه، بعد از سه ماه شک می کنیم، این را ایشان قسم دوم قرار داده، ایشان می گوید در قسم دوم هم اشکال ندارد که بگوئیم مبدأ قابلیت دارد، بعد می گوید البته احتمالاً مع قطع النظر عن کونه من الشک فی المقتضی، این قطع نظر قطعاً شک در مقتضی است، تعجب است ایشان چطور فرموده؟! قطعاً در این جا شک در مقتضی است چون نمی دانیم این اقتضای سه ماه دارد یا چهار ماه، خبر شک در مقتضی همین است، شاخ و دم که ندارد، ایشان آخرش فرمود که اشکال ندارد به جهت استصحاب، آخرش گفت مع قطع النظر عن کونه من الشک فی المقتضی الذی لا نقول بجریان استصحاب، خیلی تعجب است، شاید از باب این که شوخی بفرمایند، آخه خودش اولش فرمود لاجل الشک فی مقدار اقتضاء استعداد المبدأ لوجود

الزمان، اگر بحث در استعداد شد خب می تواند شک در مقتضی باشد، شک در مقتضی چیز خاصی ندارد، به قول شوخی قدیمی ها شاخ و دم خاصی ندارد، همین می گویند شک در مقتضی، اگر شک در استعداد شد شک در مقتضی است دیگه، عرض کردیم شک در مقتضی این است که خود آن یقین تزلزلش از ذاتش است، از مانع خارجی نیست، ما عنوان شک در مقتضی و مانع که نداریم، به نظر ما به خاطر سیره عقلاست، به نظر ایشان به خاطر لا تنقض است، ما به نظرمان می آید که در بنای عقلا در استصحاب وقتی استصحاب را جایی می گویند که شیء قابلیت بقا دارد، لو لا عروض مانع می تواند باقی باشد اما اگر خودش فی نفسه اشکال دارد، خودش اصلاً یک حالتی است که ذاتاً متزلزل شده دیگه این جا معلوم نیست استصحاب حجت باشد، اگر خودش فی نفسه باشد، مراد از شک در مقتضی خودش فی نفسه، حالا ایشان تعبیر کردند استعدادش برای بقا، این همان است، حالا ما تعبیر، چون گفتیم لفظ مقتضی و مانع که ندارد، اگر شک به این مبداً شد که آیا این مانعی آمد جلوی آن، این بنا بود یک سال صحبت بکند، بعد از نیم ساعت شک می کنیم، می گوئیم آیا حالش به هم خورد ول کرد، ببینید مانعی آمد، اگر مانع نباشد یک ساعت، خب استصحاب می کنیم مشکل ندارد، آن وقت این دقت که مثلاً هر زمانی یک تکلمی با قبش و بعدش این ها را عرف حساب نمی کند اما اگر شک در مقتضی شد مثل همین مثال به قول خود ایشان، دو مثال خود ایشان را زدیم، یکی دم در خانم ها و یکی هم مسئله استعداد نهر و رودخانه برای بقا، این از قبیل شک در مقتضی است که استصحاب جاری نمی شود.

وجه سوم به قول ایشان إذا كان الشك في بقاء زمني لاجل احتمال قيام مبدأ آخر يقتضي وجوده مقام المبدأ الاول
مثلاً این رودخانه بوده، این رودخانه بناست مثلاً قابلیتش سه ماه بوده، الان هم سه ماه گذشته لکن احتمال می دهیم این نزدیکی ها یک چاه دیگه کنند یا آب دیگه ای مجرای کنند، از این کوه پهلویی به این رودخانه آب می آید نه آن مبدأ اول، مبدأ اول تمام شده مبداً جدید اما احتمال بقای رودخانه را می دهیم ولو در ضمن مبداً جدید، ایشان فرمودند و الاقوی فیه عدم جریان الاستصحاب، این از قبیل استصحاب کلی است، ما عرض کردیم کلیه اقسام استصحاب کلیه عقلائی نیست. خودمان را دیگه در این جهت خسته نکردیم. علی ای حال ایشان می فرمایند که این جا هم همین طور است، مرحوم آقازیا مثال های عرفی دیگری هم زدند مثلاً این آقا

مشغول خواندن قرآن بود، حالت قرائت داشت، می دانیم قرآن بسته، دیگه قرآن نمی خواند، احتمالا مشغول خواندن دعای کمیل باشد،

آن خواندن را ادامه بدهیم ولو در ضمن دعای کمیل نه قرآن، مرحوم آقای آقاضیا این مسئله را

بعد ایشان خود آقاضیا می گوید در بعضی از موارد اشکال ندارد مثل این که مثلا خیمه ای روی عمودی بوده، آن عمود افتاده احتمال

می دهیم عمود دیگری است، ایشان می گوید این جا اشکال ندارد.

فإنه لا قصور فی استصحاب بقاء هیئة الخیمة بحالها، لا اشکال هم فرمودند. کله اشکال نه این که لا اشکال. اگر خیمه به حالی بود با

یک عمود معین و آن عمود قطعا از بین رفت شک می کنیم در ضمن عمود دیگه، به نظر ما این جور استصحاب ها وجود ندارد. این

هم چون خیلی نمی خواهیم پایبج آقایان بشویم من با این که چون واضح است خیلی صحبت نمی کنم.

بعد مرحوم نائینی یک تزییلی در این جا دارند چون ما این را مفصلا به اشکال مختلفش صحبتش کردیم حالا برای این که مثلا آقایان

خواستند مراجعه بکنند یک فهرست وار نقل می کنم، یکی شک در بقای زمان، یکی شک در بقای زمانی متصرم، متصرم عرض کردم

امری است که فرد دوم وجودش مبنی است بر انعدام فرد اول، این را اصطلاحا اما آنی که مبتنی نیست فرد اول جمع می شود آن غیر

متصرم است یا کذا مثلا، بعد ایشان سوم را شک در بقای زمانی المقید بالزمان الخاص، این هم قسم سوم در زمانی قرار داد.

مراد مرحوم شیخ از این جا، از این جا دیگه وارد آن بحثی می شود که ما تا حالا چند بار عرض کردیم لکن نه با این تعبیری که این

جا هست، از راه دیگری و آن مسئله این که در باب شبهات حکمیه کلیه تعارض هست مابین استصحاب بقای مجعول با استصحاب

عدم جعل، به قول آقایان، به قول آقای خوئی، البته تعبیر ها را ما خیلی قبول نکردیم.

به هر حال این را به این مناسبت شیخ در این جا آوردند و کلمات مرحوم استادشان آقای نراقی را آوردند. من اجمالا عرض کردم

انصاف قصه از زمان مرحوم وحید که مباحث اصول شکل تازه ای گرفت و انصافا هم اصول شیعه از این جهت متمایز شد از اصول

اهل سنت، یعنی از زمان وحید یعنی اخباری ها که آمدند کار اصول کردند این ها دو مرتبه اصول قوی پایه ریزی کردند انصافا

خیلی چهره اصول عوض شد، مسائلش عوض شد، ایشان، مرحوم سید مجاهد و دیگران که بودند، صاحب قوانین، این علمائی که این

وسط بعد از مرحوم وحید آمدند قدس الله اسرارهم، انصافا در مباحث اصولی زحمات زیاد کشیدند، می شود گفت تقریبا تنقیح آن مباحث توسط شیخ است تقریبا، حالا تحقیقا نمی خواهم بگویم. تقریبا مرحوم شیخ یک مقدار وقتی این کتب اصولی مثل هدایة المسترشدين، مناهل، مفاتیح سید مجاهد، این ها را نگاه می کند حس می کند همچین یکمی هنوز خیلی منقح نیست، من حیث المجموع عرض می کنم، من حیث المجموع بخواهیم منصفانه حساب بکنیم مرحوم شیخ جمع و جور کلمات را و من جمله کلمات استادش مرحوم ملا احمد نراقی را، کلمات ایشان را که در مناهج الاصول آمده انصافا من حیث المجموع شیخ مرتب کرده، هم جمع و جور کرده چون ما داریم کسی مثلا فرض کنید کلمات نائینی و آقاضیا، شیخ را جمع و جور کرده باشد اما خیلی منقح داخلش همین جور خیلی پرورده نشده اما مرحوم شیخ نه، و عرض کردیم شواهد حالات شیخ حاکی بر این است که ایشان کمتر کتاب داشته اما بیشتر فکر کرده، انصافا خیلی فکر کرده مرحوم شیخ، فکر ایشان پخته شده، انصافا حقا یقال و ما دائما هم به این احتیاج داریم، حالا مخصوصا الان که مصادر زیاد شده اصل فکر خود پرورده بشود، فکر خوب روش کار بشود، یکی از مطالبی را که مرحوم آقا شیخ احمد نراقی مطرح کرده این جاست، این جا الان مرحوم شیخ به مناسبت استصحاب کلی آورد، ما چند بار دیگه هم ذکر کردیم، عرض کردیم اشکالی را ایشان دارد که، البته اصل اشکال به صورت بسیطی بود، مثلا ما می دانیم جلوس واجب است تا ظهر جمعه، بعد از ظهر جمعه نمی دانیم واجب است یا نه، مثلا وجوب ادامه داشته باشد استصحاب بقای وجوب، این اصلش این جوری بود، بعد رسید به شبهات حکمیه کلیه کلا و مرحوم نراقی گفت خب یک ساعت به زوال تا زوال این واجب بود، ما استصحاب عدم وجوبی که قبلش هست، قبل از این که واجب نبود، استصحاب می کنیم و این دو تا استصحاب با هم معارض اند، عرض کردیم این صورت بدوی قصه بود، این صورت متکاملش را آقای خوئی اصرار کردند که اصلا استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی شود، کل استصحاب را در شبهات حکمیه روی این جهت چون استصحاب بقای مجعول به تعبیر ایشان با استصحاب عدم جعل با هم تعارض دارند. مثلا من باب مثال مثالی که زدیم فرض کنید شارع مقدس حرمت را برای زن قرار داده تا وقتی که خون هست، بعد از انقطاع دم استصحاب بقای مجعول یعنی استصحاب بقای حرمت معارض است با استصحاب عدم جعل، اصلا شارع هیچ حکمی برای حیض قرار نداده بود، آن را

استصحاب می کنیم چون دو تا با هم معارض اند. نظر آقای خوئی، البته عرض کردیم نظر مرحوم آقای خوئی روی تعبد به لا تنقض است، با تعبد به لا تنقض، همین اخیرا متعرض شدیم، و عرض کردیم در این استصحاب کلی بقای مجعول و جعل، عدم جعل، عرض کردیم مبانی یکی این که هر دو جاری می شوند، به تعارض ساقط می شوند که مبنای آقای خوئی است، یکی این که اصلا عدم جعل جاری نمی شود بقای مجعول جاری می شود که مشهور بین آقایانی که قائل به استصحابند از زمان علامه به بعد، مشهورشان این است و قسم سوم این که استصحاب بقای مجعول جاری نمی شود، عدم جعل جاری می شود که اخباریها، حالا ممکن است این تقریب را نکردند اما رایشان این است، حالا با این تقریب شاید نباشد، استصحاب بقای مجعول را جاری نمی دانند و رای این حقیر صاحب تقصیر هم این بود که هر دو جاری نمی شوند. نه عدم جعل جاری می شود و نه بقای مجعول که بحث به تعارضش برسد و اصولا عدم جعل، استصحاب نیست، هست اما این قاعده عقلائی است نه استصحاب، سهو شده بین آقایان. این تعبد نمی خواهد چون جعل دائما محدودیت دارد، محدودیتش به خاطر چیست؟ چون جعل تصرف است، یک تنزیل است، اعتبار است، در اعتبار تا جایی که ابراز می شود ثابت است، بقیه اش احتیاج به دلیل دارد، اصل اولی هم عدم اعتبار است نه این که اصل به معنای استصحاب، سیره عقلا بر این است، می گویند شما این حیض را قرار دادید تا انقطاع دم، بعدش نمی دانید، تا جعل نیاید نیست، این در باب اعتبارات قانونی این طوری است، نه این که هست و ما نمی دانیم، نیست، این طبیعتش این است لذا عدم جعلی که آقایان گفتند اسمش استصحاب، به نظر ما استصحاب نیست بلکه یک قاعده عقلائی است و این قاعده عقلائی مانع جریان استصحاب بقای مجعول است، آن سرش این است، سرّ اساسیش این است.

پرسش: قاعده عقلائی، استصحاب بود

آیت الله مددی: نه دلیلی نیست نه، بنایشان این است که در باب اعتبارات قانونی این طور است.

پرسش: ظهور دلیل لفظی

آیت الله مددی: نه، آن ظهور دلیل لفظی سیره دیگر عقلاست

پرسش: این که محیض را در عنوان انتخاب کرده، این یک سیره دیگر عقلاست، یک سیره عقلا در باب قانونگذاری است، مثلاً گفت اگر مهمان آمد نان بخر، خب، حالا اگر مثلاً می دانیم فردا تعطیل است من باب مثال نانوائی، بگوییم فردا هم نان بخر، از این دلیل در نمی آید، باید دلیل دیگه بیاید، دلیل این جوری است، وقتی گفت اگر مهمان آمد نان بخر، می فهمیم فعلاً مهمان، حالا اگر فردا تعطیل بود این هم نان بخر، اگر گفت بله، نگفت نه، نمی تواند مواخذه اش بکند که چرا نان نخریدی، همین مقدار، بحث همان مقداری است که ابراز می شود. ظهور لفظ نیست، قانون اصولاً این است، این دو تا بحث است لذا یک بحث قانونی داریم و یک بحث ظهورات لفظی داریم، ما هم در اصول گفتیم یک فصلی به عنوان ظهورات لفظی قرار می دهیم و یک بحثی هم به عنوان امور قانونی، این اصلاً جز امور قانونی است، چرا؟ چون قانون تصرف است.

پرسش: این جا جایی که ظهور نبود ما می گوییم قانونی نیست

آیت الله مددی: اصلاً نه این که ظهور نبود، اصلاً اگر ابراز نشد، اصلاً قانون آن مقداری است که ابراز می شود، قانون این است، این سیره عقلاست، لذا اگر ابراز نشد بر فرض هم در نفس متکلم بوده این تاثیر ندارد، فرض کن در نفسش این بوده که روز های جمعه هم نان بخر، روز هایی که مثلاً فردایش تعطیل است نان بخر، ممکن است، در نفسش این اعتبار بوده و به اصطلاح ما چی می گوییم؟ می گوییم ممکن است ملاک بوده اما جعل نشده، ملاک ممکن است، ملاک اوسع از جعل است یا اضیق از جعل است، این ممکن است، در قوانین روی امکان بحث نمی کنند، روی اثبات بحث می کنند. این دو تا را با همدیگه، ما چند دفعه هم در رجال گفتیم، چون خیلی از رجالی ها ممکن است این مثلاً از این کسی که در آن طبقه نقل بکند، من همیشه یکی از عبارات من این است در باب رجال با امکان بحث نکنیم، با وقوع بحث بکنیم نه با امکان، امکان دارد این مثلاً از اصحاب حضرت هادی بوده آن از اصحاب موسی ابن جعفر، ممکن است؟ بله خب امکان دارد، لکن امکان بحث نکنیم، یک علومی هست که نباید در آن ها از امکان بحث بکنیم، در فیزیک و شیمی بد نیست چون آن واقعیت دارد، در باب قوانین فیزیکی چون واقعیت دارد بگوییم امکان دارد، دنبالش برویم پیگیری بکنیم. آن جا ممکن است در باب فیزیک و شیمی اما در باب اعتبارات قانونی ممکن به درد نمی خورد، شما این فصل ممکن

.....
را باید کنار بگذارید، ببینید چه مقدار واقع شده، ملاک فی نفسه ممکن است خیلی اوسع باشد اما اعتبار به آن نیست، مقداری که جعل شده.

پرسش: در علوم اعتباری اصلا اصطلاح را قاتی نمی کنند

آیت الله مددی: استظهار از دلیل یک مطلب دیگری است، چرا؟ چون دلیل که آمد شما را می خواهد به یک مدلولی برساند، آن بحث دیگری است، بحث الان سر، عرض کردم ایشان هم خلط می کند، بحث قانونی یکی است، بحث ظهورات یکی است، یک بحث شما می کنید وجوب حقیقتش چیست، این خیلی خوب است، یک بحث این است که افعـل دلالت بر وجوب می کند یا صحیح دلالت بر وجوب می کند، این بحث ظهورات غیر از بحث قانونی است، اصولا در بحث قانونی، خوب دقت بفرمایید و این را ما چند بار تا حالا توضیح دادیم، ببینید ما در بحث اصول فضاهای متعدد درست کردیم، به قول امروزی ها گفتمان، در این فضاها آن چه که الان به ذهن شما می آید مثلا امکان دارد این بیشتر روی فضای عبد و مولاست، اگر اصول را روی عبد و مولا بگیریم چون عبد که هیچ کاره است لذا آقایان گفتند که عبد باید دنبال اغراض مولا باشد نه خطاب، اگر فهمید غرض مولی تعلق گرفته برود انجام بدهد ولو خطاب نباشد، این حرف هایی که در کفایه و این کتاب ها هست این تفکر من ریشه اش را بیان کردم، این تفکر عبد و مولاست، قانون را یعنی خطابات شرعی را بر اساس روابط عبد و مولی معنا کرده است، تفسیر کرده، نه معنای لفظی، خطابات شرعی را که می خواهد تفسیر بکند این جوری است، در صورتی که در مسائل قانونی این نیست، یکی از نکات مهم در باب قانون و فرقی با عبد و مولی آن مقداری که قانون بیان کرده همان ثابت است، حالا در اراده مقنن بیشتر باشد، خب این که اثر ندارد، مقنن به معنای مولی مطرح نیست، مردم یا موطن به قول عربی ها یا **Citizen** به قول انگلیسی ها یا شهروند به قول ماها یا مکلف، این ها عبد نیستند که دنبال احتمالات بروند، دقت فرمودید؟ این یکی از فوارق است، این یک بحث زیر بنایی دارد، این شما ذهنتان روی عبد و مولا رفته هی اشکال می کنید، این مبداش این است، من می گویم که آن ریشه را کنار بگذارید، در مبدأ قانونی اصلا به مقدار ابراز است، کار به اراده و مولی خواسته و فلان، به این حرف ها کار ندارد، اصلا نگاهی به آن حرف ها ندارد.

پرسش: این نگاه قانونی را که شما می فرمایید مال جوامع مدرن است، اصلا در جوامع سنتی نگاه قانونی چه معنایی دارد؟

آیت الله مددی: ما این را شاید تا حالا چند بار شرح دادیم، شما ببینید یکی می گوید مال مدرن و سنتی، بعد می گوئیم در زبان، این دو تا را ما جدا کردیم، یکی این که ادبیاتی که الان در روایات هست ادبیات بین عبد و مولا است، این یک بحث است، یکی روح خطابات شرعی روح عبد و مولی است این بحث دیگری است، ما شواهد اقامه کردیم که روح قرآن و روح روایات قانونی است نه عبد و مولی، بله ممکن است بعضی ادبیاتش ادبیات عبد و مولی باشد مثلا در روح حاکم بر روابط عبد و مولی تاکید روی این است که اگر شما مخالفت مولی کردید ظلم به مولا است، کفایه دارد ظلم علی المولی، هتک لحرمة، این ها را در کفایه خواندید، این مطلب این ربطی به زبان و ادبیات ندارد، این تفکر عبد و مولا است، تفکر عبد و مولا بر این قائم است، راست هم هست، درست هم هست، بر این قاعده است، در صورتی که در روح قانون تفکر بر این قائم نیست، اگر ظلمی است به خودت است نه به مولا چون فرض مولی نمی کند، اصلا یکی از زیر بناهایش این است دیگه، اگر عبد و مولا باشد شما اهانت به مولی می کنید، از اطاعت مولی خارج شدید، از رسم بندگی، این طوری است دیگه اما اگر قانون باشد آن روح قانون است، یکی از لوازم روح قانون نمی آید بگویند شما به مقنن اهانت کردید، بحث اهانت به مقنن و قبح مقنن نیست، شما اگر قانون را انجام ندادید جامعه را خراب کردید، به خودت ظلم کردی، بلبشو در جامعه، هرج و مرج در جامعه، این بحث را این طوری می کنند، نمی آیند بگویند شما فرض کنید مثلا الان پارلمان، مجلس قانون گذاری، شما به پارلمان اهانت کردید، شما فرض کنید به رئیس جمهور یا رئیس دولت یا شاه، در نظام های استبدادی چرا، در نظام هایی مثل مشروطه و پارلمانی که روح قانون بر آن ها حاکم است و لذا خوب دقت بکنید یکی بحث روح قانون است، روح خطابات شرعی روح قانونی است یا نه، یکی این که لسان خطابات شرعی، ادبیاتش ادبیات عبد و مولا است یا ادبیات قانونی؟ این که شما می گوئید سنتی، این در ادبیات تاثیرگذار است، من کرارا عرض کردم، ما این را قبول داریم، عده ای از روایات ما ادبیات ادبیات عبد و مولی است، نمی شود انکار کرد، جای انکار ندارد اما روح، روح عبد و مولی نیست، روح روح قانونی است، البته در جامعه ای مثل مکه و مدینه که قانون کلا حاکم نبود این تازگی دارد، این تا بخواهد جا بیفتد و در مکه و مدینه جای خودش، در

جاهای دیگر هم غالباً روح قانون نبود، حالا اگر عبد و مولی نبود مسئله سلطان بود، سلطان ظل الله بود، سلطان خدای دوم بود، گفت که لا یسال عما یفعل و هم یسئلون، به قول مرحوم نائینی، سلطان صفات الهی داشت، فرقی نمی کرد یعنی نتیجه اش شبیه همان عبد و مولی بود، آن وقت این مطلب که بیایم بگوییم در اسلام اساس تفکر این بود که روح قانونی، یکی از اساس هایی که منشا خاتمیت است همین است، یعنی این باید این روح قانونی پیدا بکند و در تمام زمان ها و بر تمام افراد و بر تمام تمدن ها بتواند غلبه پیدا بکند، و ما ارسلناک إلا کافه للناس، مثلاً می فرماید و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون، این با روح قانونی می سازد نه با روح عبد و مولی، روح روح قانونی است، اما و لذا آن عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء را ما گفتیم تعبیر ادبی است نه تعبیر قانونی، الان در کتب فقه چه شیعه و چه سنی از این به عنوان تعبیر قانونی استفاده می کنند، چون ما عرض کردیم ظاهرش این است ضرب الله مثلا، مثل یعنی ادبیات عرفی یعنی ادبیاتی که متعارف در جامعه است، ادبیات متعارف در آن جامعه عبد و مولی بود، همین که شما می فرمایید زبان، زبان عبد و مولی است، درست است، من به جای زبان گفتم ادبیات، عبدا مملوکا لا یقدر، آن وقت اگر نکته، نکته ادبی شد نکته ادبی لازم نیست که مطلبش فی نفسه درست باشد، ممکن است مطلبش باطل باشد اما برای فهماندن مطلب گویا باشد، این دو تا، چون در تعبیر ادبی ما دنبال رساندن مفهوم هستیم نه جعل قانون، این عبدا مملوکا، این اگر مثال ادبی باشد این بار قانونی ندارد و عرض کردیم در روایاتی که ما داریم فقط دو مورد هست که به این آیه تمسک شده و بار قانونی داده شده، در کل روایات اهل بیت دو مورد است.

پرسش: اشکالی که به این دیدگاه این است که می گویند ما غیر از زبان، ابزار فکر نداریم، این تفصیل بین فکر و زبان خودش مبنای علمی ندارد، الان در فلسفه تحلیلی اصلاً قبول ندارند که ما بدون زبان بتوانیم فکر بکنیم. این که شما می فرمایید بله هشتصد سال یک طوری حرف می زدند با ادبیات عبد و مولایی ولی روح معانی یک چیز دیگر است، این خیلی موونه دارد که این ها روح غیر از زبان دارند.

آیت الله مددی: این که می فرمایید موونه دارد بله موونه دارد، اثبات هم می کنیم، شواهد را که جمع می کنیم اثبات می شود. اما این که زبان فقط همان فکر باشد قبول نمی کنیم، لغت را به معنای فکر گرفتن قبول نمی کنیم. زیربنا را ما، این مبانی کسانی است که حالا تفکرات خاصی دارند، فرض کنید مثلاً مثل کسانی که زبان را به معنای، حتی فکر را، مثل برتراند راسل تصریح می کند که فکر و زبان هر دو از قبیل انگیزه های شرطی شده است که در آن سگ هم موجود بوده، این ها را قبول نکردیم، این که زبان یک رابطه ای دارد و بلکه بالاتر از زبان مسئله بیان چون ما مفصل عرض کردیم از ظاهر آیات هم معلوم می شود که زبان یک مطلب است، بیان یک مطلب است، و حقیقت انسانی و تفکر انسانی مطلب دیگری است. حالا به هر حال وارد آن بحث نشویم. این که فرمودید موونه دارد بله خب موونه اش هم پرداخت کردیم، این که بگوییم من هر چی گفتم فکر من همان است این نیست، بله بحث های قانونی یک بحث های خاص خودش است، یعنی زبان در مباحث قانونی یک شکل های دیگری دارد و لذا این کرارا ما این را عرض کردیم مرحوم نائینی مثلاً می گوید خطابات شرعی از قبیل قضایای حقیقه است، اگر ما بر فرض این تفصیلی که ایشان از قضایای حقیقه گفته درست بدانیم چون از نظر اصطلاح فنی هم درست نیست، بر فرض هم این اصطلاح را درست بدانیم اصلاً خطابات شرعی و اوامر سنخ دیگری هستند، ربطی به قضایای حقیقه ندارند، آن ها در قضایای حملیه هستند.

علی ای حال چون این ها را دیگه زیاد صحبت نکردیم تکرار این ها دیگه جایی ندارد، این مطلبی را که ایشان گفتند بعد دیگه مرحوم شیخ متعرض کلمات استادشان مرحوم نراقی، مرحوم شیخ در جوانی سه سال در کاشان بودند با این که مرحوم نراقی هم گرفتار ریاست و مشکلات بود از ایشان استفاده علمی کردند اما انصافاً به لحاظ اصول و فنیت و قضایا کتاب رسائل شیخ به مراتب در مناهج مرحوم استادشان می چربد، کاملاً فنی تر است یعنی انصافاً مجموعه ای از افکار قدما را یعنی قدما از زمان وحید تا زمان ایشان، عرض کردم ما وضع اصول ما یک حساب معینی دارد، فرض کن از زمان شیخ و سید مرتضی تا زمان علامه، از زمان علامه تا زمان اخباری ها، از اول زمان اخباری ها تا زمان وحید بهبهانی، از زمان وحید بهبهانی تا مرحوم شیخ، از شیخ هم تا زمانی که ما فعلاً هستیم، این ها یک حالات مخصوصی دارند همچنان که در بحث حدیث و فقه متعرض شدیم در بحث اصول تازگی متعرض

.....

نشدیم اما اشارات اجمالی داشتیم. کاری که شیعه از زمان مرحوم وحید به این ور کرد، البته قبلش هم هست، مثلاً کارهای مرحوم محقق کرکی خیلی عالی است، مرحوم مقدس اردبیلی خیلی خوب است اما اتجاء کلی مکتب نیست، از زمان وحید اتجاء کلی است مخصوصاً که با اخباری‌ها در بیفتند، توش دعوا هم بوده، یکمی شیرین تر شده، بحث‌ها جالب تر شده چون با آن‌ها دعوا می‌کنند. به هر حال مباحث را از زمان وحید انصافاً گرای بحث در اصول شیعه عوض شد لذا من همیشه عرض می‌کنم اصول متاخر شیعه، این اصول متاخر شیعه هم با اصول متقدم شیعه فرق می‌کند و هم با اصول اهل سنت مطلقاً، متقدم و متاخر و متوسطشان با همه اش فرق می‌کند.

علی‌ای حال کیف ما کان مرحوم شیخ قدس الله نفسه این‌جا متعرض مرحوم استادشان می‌شوند، کلام استادشان می‌شوند، به همین اشکال معروف که زوال ظرف باشد، قید باشد، اگر ظرف باشد استصحاب جاری می‌شود، قید باشد جاری نمی‌شود، آن استصحاب عدم جعل به خاطر این که این وجود در وسط آمد جاری نمی‌شود و از این صحبت‌هایی که فرمودند مفصلاً مرحوم آقای نائینی هم در این‌جا متعرض مبحث ایشان شدند و آخرش بالاخره مقدار زیادی، آن وقت به مناسبت در خلال کلمات، اگر بخواهم بخوانم طول می‌کشد، یک اشاراتی هم به بحث استصحاب عدم ازلی هست و مخصوصاً مرحوم آقای آقازیا چون مرحوم نائینی استصحاب عدم ازلی را جاری نمی‌داند، آقازیا جاری می‌داند. مرحوم آقازیا در این‌جا باز همین، این عدم و عدم وجود و عدم حدوث و عدم حدوث فرد، عدم ازلی و .. مطالبی فرمودند که بالکل از عرف خارج است.

علی‌ای حال کیف ما کان آقازیا در آخرش، در آخر حاشیه‌ای که دارند اشاره‌ای به بحث استصحاب عدم، چون من اگر بخواهم بخوانم چون هم قبول نداریم و هم طول می‌کشد، فقط ایشان فقط نوشتند که و لذا هم آخرش دارد، هذا دعاء إلی انکار الاستصحاب فی کلیة الاعدام الازلیة، در عدم ازلی مرحوم نائینی اشکال کرده.

فی موارد الشک فی مقارنة الوجود الخاص یعنی این زنی که الان هست بوصف که آیا مقارن هست یا نه، کقرشیه المرأة و امثاله، ظاهراً امثالها درست باشد، از این مذکر و مونث‌ها در کلمات مرحوم آقازیا خیلی، از بس فراوان است دیگه اعتراض نمی‌کنیم.

کما شرحه فی رساله مستقله که خود مرحوم نائینی شرح داده کیفیت عدم ازلی جاری نمی شود و نحن ایضا کتبنا شرح مغالطه، یعنی

اشتباهات مرحوم نائینی را فی رساله مستقله، ما هم یک رساله ای در

عرض کردم من هر چی خواندم گفتم این ها را بگوییم، چون عدم ازلی هم خواهد آمد، دیگه ما این ها را متعرض نمی شویم مخصوصا

این جور فراجع رسالتین، به قول خود آقاضیا، و لا تنظر الی الرعد و البرق منه و من اصحابه المتعبدین بمسلك استادهم، علی ای حال

خداوند همه شما را رحمت بکند، پاییز هم امسال بی باران بوده، خدا بکند به برکت این کلمه رعد و برقی که از مرحوم آقاضیا

خواندیم یک رعد و برقی بیاید و باران هم بیاید.

علی ای حال کیف ما کان دیگه نباید کار به این جور، مقامات علمی به رعد و برق و از این صحبت ها کشیده بشود.

علی ای حال کیف ما کان، به هر حال و حاشیه ایشان طولانی است، البته بعد از ایشان یک حاشیه طولانی در استصحاب بعدی دارد،

نمی دانم اصلا کلمات ایشان را متعرض بشویم یا نشویم و به هر حال این صحبت شد، اولاً، البته ایشان مثالش که در مورد خاصی

است اما گفتم مرحوم استاد تعمیم دادند به کلیه شبهات حکمیه و چون توضیحاتی دادند ما تازگی گفتیم دیگه تکرار معنا ندارد. عرض

کردیم استصحاب عدم جعل این واقعیت ندارد، عرفی نیست، عقلائی نیست، استصحاب نیست، همه شان عدم جهل است، این

استصحاب نیست، قاعده عقلائی است، می گویند جعل هر مقدار که شد و ابراز شد همان مقدار، بقیه اش نیست، جعل بدون ابراز قبول

نمی کنیم، این استصحاب نیست و لذا هم گفتیم قبح عقاب بلا بیان به یک معنایی این اصلا برائت نیست، اصل نیست. چرا؟ چون ما

فحص کردیم، دلیل پیدا نکردیم، پس می گوییم این حکم منجز نیست، خوب دقت بکنید، چون تنجز یعنی وصول به مکلف، به ما

نرسیده، این هم امر عقلائی است، این حکم منجز نیست سیره عقلاست، بنای عقلاست. ممکن است در یک جامعه ای بگوید نه آقا

حتی تو احتمال بدهی منجز است، این احتمال دارد، چیزی نیست که جز تناقض و استحالات و از این حرف ها که استحاله و محال

باشد، محال هم نیست، شما احتمال دادید این حکم هست، این منجز است، همین احتمال منجز است، باید انجام بدهی یا یقین یقین پیدا

بکنی که نیست یعنی باید به این درجه برسد، خب این ممکن است، بگوید اگر شک کردی به سایت مجلس و پارلمان مراجعه بکن،

.....

بعد به سایت شورای نگهبان نگاه بکن، حتی اگر در آن هم نیست بعد به استانداری نگاه بکن، ممکن است، ده تا پشت سر هم بیاورد، مشکل ندارد، این مطالب یک مطالب عقلائی است، مطالب عقلائی حسب فرهنگ ها، جامعه ها، زمان ها و تمدن ها فرق می کند، فرق بین احکام عقلی و عقلائی این است، احکام عقلی که می گوید ظلم قبیح است هیچ زمانی فرق نمی کند، به قول آن آقا گفت انتفاء الزمان و المكان، این انتفای زمان و مکان، اما سیر عقلائیه این طور نیست، این که حکم اگر به تو نرسید منجز نیست این هم جز سیر عقلائی است، این جز محالات عقلی نیست، بگویند نه آقا اگر حکم نرسید منجز است، باید این قدر یقین، یقین هم از آن یقین های حسابی، به مجلس مراجعه بکنید، بعد به شورای نگهبان مراجعه بکنید، بعد به وزارت کشور مراجعه بکنید، بعد به استانداری مراجعه بکنید، بعد به فرمانداری همین شهر، مشکل خاصی ندارد، چرا؟ چون این تمدن و این فرهنگ اقتضای این کار را دارد اما در سابق نمی شد.

پرسش: این سیره امضا شده؟

آیت الله مددی: این جور سیره ها چون زندگی بر آن است امضا هم نمی خواهد یعنی این سیره های عملی از بحث ظهورات لفظی که می گویند شارع امضا کرده این ها قوی تر هستند

پس می گوییم حکم منجز نیست، این جا هم اصل عملی نیست. اگر حکم منجز نشد جزا هم ندارد، کیفر هم ندارد. این هم اصل عملی است، این هم بنای عقلا، بنای عقلا این است که اگر حکم منجز نشد کیفر نداشته باشد. کیفر مال مرحله تنجز است، پس این کجا اصل عملی است؟

این استصحاب عدم جعل هم بنای عقلاست، این اصل عملی نیست، آن وقت آن تعبد عقلائی جلوی بقای مجعول را می گیرد، می گوید تا وقتی که خون بود، یسئلونک عن المحیض قل هو اذی، ظاهر محیض ایام خون است. فاعتزلوا النساء فی المحیض، بعد از انقطاع دم می گوییم شک داریم که آیا هنوز هم شارع جعل کرده یا نه؟ احتمال است، آن مقداری که ابراز کرده وجود دم است، دم هم تمام شد، این بحث استصحاب اصلاً جاری نمی شود، عدم جعل سیره است، این سیره مانع استصحاب مجعول است، بقای مجعول است.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۱۳۹۶/۱۰/۹

موضوع: تنبیهای استصحاب:

صفحه ۱۶

جلسه: ۵۹

.....
بعد ایشان وارد حکم عقل و غیر عقل می شوند، البته بحث گذشت چون حالا بعضی نکات را مرحوم نائینی فرمودند نمی دانم متعرض بشویم یا نشویم، شک دارم که این بحث را متعرض بشویم، شاید به یک تنبیه دیگر بگذاریم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین